

دلیل چهارم و تحلیل آن

قبلا اشاره شد که دلیل چهارم، می‌تواند پاسخ فقیهی باشد که به الغای این شرط در قاضی رأی می‌دهد و به اطلاق یا عموم ادله روایی و قرآنی مرتبط با باب قضا تمسک می‌کند، در این جاست که گفته می‌شود: این ادله انصراف به غیر ولد الزنا دارد؛ لکن بنفسه دلیل قائلان به اعتبار این شرط در قاضی به شمار نمی‌رود؛ بلکه با ادعای انصراف زمینه اجرای اصل عدم ولایت آماده می‌شود. و این که توهم شود این انصراف دو کارکرد دارد به این ترتیب: انصراف از ولد الزنا و انصراف به ولد حلال (به شکل ظهور)، قابل شنیدن نیست!

به هر حال، محقق خویی انصراف ادله قضا از ولد زنا را قطعی دانسته است.¹

به نظر می‌رسد ادعای قطع به انصراف قابل دفاع نیست. بهتر بود بر فرض باور به صحت اعتبار این شرط، مسأله به شک مانع انعقاد ظهور دلیل در عموم و اطلاق تمام می‌شد. شاید به همین دلیل، مثل محقق خراسانی ادعای امکان انصراف (و نه قطع به آن) نموده است. توجه کنید:

«یمكن دعوى الانصراف عنه بملاحظة ان القضاء من المناصب الشريفة فكيف يليق بها من خبث ولادته»².

اندیشه تحقیق / دلیل پنجم بر اعتبار (عقل)

قبلا گفته شد که در بررسی این سنخ از مسائل - که ساحت‌های مختلف دارد - نباید از عناصر دائم الحضور و دخیل در حکم، غافل ماند! به عنوان مثال گاه گفته می‌شود: در سپردن پست‌هایی چون قضا، ریاست‌های عام مذهبی، سیاسی و اجتماعی به مثل کسی که عدم طهارت مولدش مشهور و آشکار است، یک نوع طبیعی‌انگاری و ناپلشت‌انگاری عمل شنیع زناست؛ چنان که تنزل دادن رفعت این پست‌ها از جایگاهی است که لازم دارد و انداختن آن‌ها از کارایی‌های آن می‌باشد. ضمن این که ندادن مثل پست قضا به ولد الزنا هر چند نوعی محرومیت از یک حق به حساب می‌آید اما برداشتن یک مسئولیت نیز از دوش وی است. مطابق این بیان و این دلیل، ندادن پست قضا و شبه آن به مثل ولد الزنا به دلیل نقض شخصیت او با خبث ولادت او یا چیزی که با منزلت انسانی منافات دارد، نیست؛ چنان که اجرای مجازاتی در حق او نیست بلکه صرفا به دلیل امری است که عارض دائم سپردن این پست‌ها به وی به حساب می‌آید. ضمن این که خبث ولادت هم ربطی به او ندارد و نقصی در شخصیت وی به حساب نمی‌آید.

1. «ینصرف الی غیر ولد الزنا قطعا». مبانی تکملة المنهاج، ج 1، ص 11، ذیل مسأله 7.

2. القضاء، (چاپ شده در بحوث فی القضاء)، ص 20.

حاصل تحقیق بنا بر وجه پنجم

شهرت شخص به عدم طهارت مولد مانع اعتبار قضاوت اوست.

بیان چند نکته

1. اعتبار شرطیت طهارت مولد در قاضی در نزد اهل تسنن

قبلا نقل گردید که ظاهرا اهل تسنن این شرط را در قاضی اعتبار نکرده‌اند. لکن به دلیل اختلافی که متکفلان فتوا از این قوم در باب اعتبار شهادت ولدالزنا دارند، قاعدتا در قضاوت او نیز اختلاف دارند لکن در شهادت وی، غلبه اعتباری که در فقیهان امامیه وجود دارد، در میان آن‌ها نیست.³

2. قانون و اعتبار طهارت مولد

قانون گذار در ج.ا. ایران در مواردی بحث ولدالزنا و اعتبار طهارت مولد را مطرح کرده است؛ مثلا در ماده واحده مصوب اردیبهشت 1361 از جمله شرایط قاضی را طهارت مولد دانسته است. در بند ث از ماده 177ق.م. اسلامی مصوب 1392 هم طهارت مولد از شرایط شاهد شرعی به شمار رفته است.

3. اعتبار طهارت مولد یا مانعیت تولد از زنا

در بسیاری از تعابیر در متون فقهی شرطیت طهارت مولد است، چنان که در متن مبانی تکمله هم بود؛ لکن تعابیری که حاکی از مانعیت تولد از زنا است، نیز کم نیست. مثلا در متن شرایط تعبیر: «لاینعقد القضاء لولد الزنا مع تحقق حاله، کما لاتصح امامته و لا شهادته فی الاشیاء الجلیلة»⁴ آمده است. واضح است که مهم مفاد ادله‌ای است که در راستای اثبات این مدعا آمده است. و آن چه ظاهرا ادله گذشته است تعیین دوم (مانعیت تولد از زنا) است. البته به دلیل این که اصل بر طهارت مولد مسلمان است و عدم طهارت مولد دلیل می‌خواهد ثمره این اختلاف نادر یا معدوم است. ادامه مفاد این نکته در نکته بعد به گونه‌ای دیگر پیگیری می‌شود.

3. ر.ک: محمد حسین کریمی، بررسی تطبیقی ممنوعین از شهادت ... صص 84-75.

4. ر.ک: جواهر الکلام، ج 40، ص 13.